

# فقط قهرمانان راه رهائی خلق، قهرمانان واقعی اند نه

## شهزادگان یا عاملین و مزدوران استعمار و امپریالیزم

سخی آتش و علی خاوری

:

نویسندگان

سلطنت امیردوست محمدخان زمانی بود که در شمال افغانستان تزار روسیه و در جنوب و شرق آن استعمار انگلیس مشغول پیشروی و تصرف سرزمین اهالی عقبمانده آسیای وسطی و جنوبی و از آنجمله افغانستان امروزی، بودند. سرداران و ملاکین بزرگی که بر سرنوشت مردم اینسرزمین مسلط بودند گاهی در مقابل استعمارگران و سلطه جویان زانومیزدند و گاهی با آنها راه جنگ و پرخاش رامیگرفتند. خلق که از تحقیر و اهانت اجانب به ستوه می آمدند، هنگامیکه آنها راه جنگ و مقاومت را انتخاب میکردند، باشور و هلهله همه چیز شانرا کنار می گذاشتند و با هر چه در حیطه امکانات شان داشتند راهی میدان نبرد میشدند. اماخوانین و سرداران فنودال باتخمین و محاسبه منافع شخصی و طبقاتی شان راه "مقاومت" یا "تسلیم شدن" را انتخاب میکردند نه بر اساس منافع خلق و اعاده غرور ملی و استقلال سیاسی آنها. زمانی که آنها میدیدند در تسلیم شدن و چکمه بوسیدن استعمار نفع دارند، ولو آنکه هزاران هزار افغانستانی مسلح و مصمم به نبرد و پیکار در انتظار فرمان آنها بودند، میدان جنگ را رها کرده و مانند سگان پشیمان از سرپیچی رفته بر زمین زانومی زدند و بر چکمه های استعمارگران بوسه می خوابانیدند. امیردوست محمدخان یکی نمونه از ننگ تاریخ و عار خلق اینسرزمین است. در اواسط سال 1840 هنگامیکه امیر بیچار از بخارا بر میگشت، در بین مردم آوازه افتاد که دوست محمدخان مردم را به "غزا" فراخوانده است. هزاران هزار افغانستانی و وطنپرست از هر قوم و ملیت مسلح گشته از اطراف و اکناف کشور فراخوان او را بیک گفته بسوی شمال کشور شتافتند. اما امیر بیچار و تسلیم طلب در خفا با انگلیس ها ارتباط برقرار ساخته و طوق عبودیت آنها را در دل پذیرفته بود. این فنودال بی ننگ ب مردم پشت گردانیده و بتاریخ چارم نوامبر همانسال خلق مصمم و رزمنده را تنها گذاشته و آمده در بالا حصار پیش روی مکناتن زانوبر زمین زده و شمشیرش را به او تسلیم نمود. خلق که به عزم جنگ برای صیانت از استقلال خویش آمده بودند، زمانی که از فرار امیر بیچار اطلاع یافتند و شنیدند که او رفته و مانند سگ پشیمان از سرپیچی ارباب باسر خم و پیشانی نادم در مقابل مکناتن زانوبر زمین زده ناامید و حیران منتظر انکشاف

حوادث باقی ماندند. امیر بی عاربا گردن خم و پیشانی ترحم طلب بر زمین دیده دوخته بود دشمن متکبر و مغرور باتنعم یک فاتح با حقارت بجانب او نگاه کرده و مقدمات تبعیدش رابه هندوستان سامان میدید. هیچ مردمی حقیر تر از این نیست که رهبرانش با این حقارت در مقابل دشمن زانو بزنند.

اما هنگامیکه امیران و یانورچشمی های آنها با مردم در میدان جنگ همراهی میکردند، مردم با آخرین قطره خون شان هم با آنها شانه به شانه میرزمیدند. زنان نان می پختند، لباس شانرا میشستند، برای شان جوراب و پتو، شال و کلاه میساختند، دختران و دوشیزگان برای شان اب میبردند و جوانان رزمنده رابه نبرد آزادی تشویق میکردند، پیران و سالخوردهگان برای شان دعای میکردند و مادران از صمیم قلب آنها را احلال میکردند. آهنگران، نجاران و دیگر صنعتگران اهم و توان شان را رایگان در اختیار نیروی مقاومت مینهادند. به اینقسم همه و همه دست بهم میدادند تا از مادر عزیزشان که مورد تجاوز و بیگانه قرار گرفته بودند دفاع کنند.

تاریخ گواست که هیچ شاه و شاهزاده ای در طول ازمنه به مقاومت توده ها راج نگذاشته ست. غرور و تکبر آنها هیچگاهی اجازه نداده که سرخم کنند و ببینند که پایه های تخت های زمردین و زرنگار شان بر استخوان و گوشت و پوست چه کسانی بنا یافته است. آنها به اندازه ای سفیه اند که احترام کردن توده ها بخود را "حق پدری" خود و وظیفه توده ها میدانند. خواست برحق آزادی طلبی توده ها از استعمار برای آنها زمانی مهم است که در جهت منافع سیاسی- طبقاتی آنها سیر کنند. بهمین لحاظ است که آنها منافع خویش را انتقاد مبارزه با استعمار نمی بینند و از نظر شان "آزادی و اسارت" بطور مطلق بایکدیگر در مبارزه نیستند. آنها زمانی که متوجه میشدند آتش مبارزه توده ها در مسیر آزادی ممکنست دامن آنها را نیز بسوزاند فی العجالت سرمایه و سازش با استعمار را میگیرفتند. وزمانی هم که مقاومت میکردند بایک دست شمشیر حمل میکردند و دست دیگر شان برای گرفتن امتیاز دراز بود (به امیر محمد یعقوب خان توجه کنید). هنگامیکه امیر دوست محمد خان بای ننگی رفته به انگلیس هاتسلیم شد، لعن و نفرین توده ها از سراسر کشور بگوش میرسید. خاندان امیر به وضاحت میدیدند که تسلیم شدن ننگین امیر تاج و تخت سلطنت رابه مخاطره انداخته است. در این ورطه بی ننگی و تسلیم طلبی، وزیر محمد اکبر خان پسر بیست و چهار ساله امیر که نفرین و ناسزاگویی توده ها را بر پدر بیعارش از دهن عام و خاص می شنید درک میکرد که این ننگ جز با مردم رفتن و مبارزه کردن از راه دیگری پاک نمیشود. زیرا احساس آزادی طلبی توده ها خاندان او را نیز مانند اسلافش بگور بدنامی میسپرد. شهزاده اکبر خان سر مذاکره با انگلیس ها را گرفت تا سمت و سوی تنفروانزجار توده ها را متوجه اوضاع جدید کند. غلام محمد غبار گزارش میدهد:

چون مکناتن در برابر دو قرار داد متناقض و امضا های خود جوابی مقنع نداشت، تمجمج میکرد. وزیر اکبر خان گفت بهتر این است که شما با ما باشید تا در کابل به یک نتیجه برسیم. آنگاه امر گرفتاری شان را داد و از همه بیشتر خودش دست مکناتن را گرفته به طرف کابل کشید. چون مکناتن مقاومت نشان داد سردار سلطان احمد خان دست دیگر او را گرفت. تا این وقت لارنس توسط محمد شاه خان و تریور بواسطه دوست محمد خان و میکزی بواسطه غلام محی الدین خان خلع سلاح شده بودند. تمام این عملیات در نهایت خونسردی در ظرف چند دقیقه ای انجام یافته بود. افغانها که میخواستند اینها را بشکل گروگان و زنده تا هنگام تخلیه نگهدارند، بطرف کابل کشیدند مگر مکناتن و تریور به حمله و

دفاع پرداختند از دیگر طرف آتش تفنگ گارد مکناتن و محافظین افغانی شروع شد چون قشله دشمن بسیار نزدیک و خطر حمله و تخلیص اسرا در پیش بود، به ناچار سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکناتن و تریور را کشتند. اما محمد شاه خان به عجله خود را سپر میکنزی قرار داد تا از ضربت تیغ رهایی یافت در همین لمحہ بود که عمداً به لارنس فرصت فرار داده شد تا جریان بی کم و کاست به سرداران انگلیسی رسیده باشد لارنس بر اسپی سوار شد و بتاخت. راسای انگلیس عجلتاً مقام مکناتن را به پاتنجر دادند.. "(افغانستان در مسیر تاریخ)

به اینقسم در جلسه ایکه به روز 23 ام دسمبر سال 1841 در پل محمودخان دایرشد، وزیر اکبرخان با مکناتن روبرو گردیده و مکناتن در کشمکش گروگانگیری کشته میشود. کشته شدن مکناتن بر آتش نفرت توده هاز امیر تسلیم شده و خاندانش که، آب سردمی ریزد. فرهنگ حاکم بر جامعه یعنی فرهنگ طبقات حاکم از وزیر محمد اکبر خان قهرمان میسازد و نامش را در کتب درسی تاریخ مدارس درج میکنند ولی محمد شاه خان، غلام محی الدین خان و دوست محمدخان به طاق نسیان سپرده میشوند. در حالیکه وزیر محمد اکبر بر طبق دیالکتیک مسایل به اولین چیزی که فکر میکرد "منافع سلطنت و خاندان امیر بود" نه آزادی توده ها و استقلال سیاسی کشور. اگر تصور کنیم که یک شهزاده قبل از قدرت و سیادت خاندانی اش به آزادی و حریت خلق می اندیشد، آنوقت بر تمام منطق تاریخ خط بطلان کشیده ایم.

سالها از این "قهرمانی" میگذرد و اتحاد شوروی سوسیال- امپریالیستی بر افغانستان تجاوز میکند. خلق افغانستان بیامیخیزند و "سیا" و دولت های عربی و ارتجاع منطقه شروع میکنند به توزیع پول و سلاح. در بطن این شرایط تسلط و کنترل بر معادن زمررد و سایر اجبار قیمتی افغانستان بدست احمد شاه مسعود می افتد. خبرنگاران و گزارشگران اروپائی و امریکائی باگردن بندهای زمرردین و تحایف گران قیمت از اجبار کریمه از پنجشیر بر میگردند. زمینه ایجاد یک قهرمان دیگر از زبان مطبوعات و رسانه های غربی پدیدار میشود. اتحاد شوروی از افغانستان خارج و احمد شاه مسعود زمررد جنگ کشور میشود. او غرب کابل را با خاک یکسان میکند و هزاران هزار افغانستانی را بقتل میرساند. احمد شاه مسعود سرانجام بدست برادران و هم پیمانان اخوانی اش کشته میشود. امپریالیزم امریکا و امپریالیست های اروپائی بر افغانستان تجاوز میکنند و احمد شاه مسعود را "قهرمان ملی" میسازند.

اگر به همین دو قضیه نگاه کنیم می بینیم که هیچکدام از این دو تن به خلق و آرمان والای خلق تعلق ندارند. هر دو به واسطه نیروهای شیاد شورون نیست و ناسیونالیست علم و بر خلق شریف این سرزمین تحمیل شده اند. نفرت از تجاوز و بیزارای از تسلیم طلبی و تسلیم شدن زمینه ای است که شورون نیست ها و ناسیونالیست هامانند پیشه انافل در آن تخمه گذاری میکنند. فنودال - کمپرادور های ملیت تاجک احمد شاه مسعود را قهرمان ملی میسازند تا جاذب موج ناسیونالیزم این ملیت رابه مد تبدیل کنند و نمایندگان فنودال- کمپرادور ملیت پشتون در وجود "حزب همبستگی" وزیر محمد اکبر خان را در مقابل احمد شاه مسعود بلند میکنند تا از شورونیزم خود دفاع کرده باشند. (مراجعه شود به مقاله این حزب تحت عنوان [قهرمانان واقعی را ارج و قهرمانان کاغذی را به زباله دان می سپارد](#)).

حزب همبستگی در این مقاله (چنانچه از عنوان آن پیداست) همان جنگی را از پیش میبرد که گلبدین بنمایندگی از فنودال - کمپرادور های ملیت پشتون بابرهان الدین ربانی سخنگوی ارتجاع تاجک

بایدنولوژی اسلامی از پیش میبرد (جنگ شوونیزم ملیت پشتون در مقابل ناسیونالیزم ملیت تاجک). این رویارویی بین حزب همبستگی و پارلمان نشین های تاجک در سگ جنگی های پارلمانی ریشه دارد. رویارویی منافع ارتجاع پشتون و تاجک در پارلمان پوشالی حزب همبستگی را مجبور میسازد که گوروزیر محمد اکبر خان و امیر دوست محمد خان رانیش کنند و این نباشی سفیهانه را بااژه های چپ انقلابی منعکس سازند.

امانزدچپ انقلابی یعنی کمونیست هاحقیقت از اینقرار است :

**هر طبقه که قدرت را در دست دارد برای انجام هدفهای خود، منافع خویش را بمتابه منافع مشترک کلیه اعضای جامعه یعنی شکل ایده آل آن مینمایاند** (کارل مارکس - ایدنولوژی آلمانی)

و اگر از دیدمادی به افکار اجتماعی تحت حاکمیت طبقاتی ببینیم و درک کنیم که قهرمان بودن و قهرمان شدن چیست و قهرمان کیست، درمی یابیم که هیچکدام از این دونفر قهرمان خلق و قهرمان مردم افغانستان نیستند. و هر دو نماینده طبقات حاکم مرتجع فئودال و استعمار و امپریالیزم بوده اند. هر دو بایدنولوژی فئودالی که در آن زنان محکوم و استثمار و حشیانه کارگران و زحمتکشان امور شرعی و آسمانی اند، کار میکردند. این هر دو در آخرین تحلیل با استعمار و امپریالیزم منافع مشترک داشته و اگر باهم می جنگیده اند بر مبنای تضاد درون بلوک استثمارگران و مرتجعین بوده است. به عبارات دیگر؛ جنگ و نزاع هر دو ی شان با استعمار و امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بر سر غارت خلق و استثمار آنها بوده است نه بر سر رهایی و آزادی آنها.

از نظر چپ انقلابی و کمونیست خلق هاسازنده تاریخ اند و قهرمانان تاریخ نیز آنهایی اند که چرخ تاریخ را در جهت حرکت دیالکتیکی آن میپرخانند و در این راه کارهای خارق العاده ای را انجام میدهند، نه شهزادگان و فئودالها، نه یک چریک اخوانی که نماینده فکری عقبمانده فئودالی و سنتهای فرتوت و خرافات است.

چپ انقلابی و کمونیست که انسان آگاه است هر مخالف و معاند با استعمار و امپریالیزم را بطور بی چون و چرادرست خلق نمیداند. چپ کمونیست میدانکه سرمایه داری از نظر تاریخی با دونه نظام اجتماعی در تضاد قرار دارد. یکی نظام فئودالی است که سرمایه داری از بطن آن برآمده و دیگری نظام پرولتری است که سرمایه داری موجب گشته تا به وجود بیاید. از این دیدگاه است که به وضاحت می بینیم: فقط یک نوع مخالفت با امپریالیزم سرمایه داری مخالفت پیشرو و مترقی و حقیقی است که همانا مخالفت توده هاتحت رهبری حزب کمونیست میباشد، نه هر مخالفت.

مارکسیست- لنینیست- مائویست هامتقداند که قهرمانان خلق یعنی قهرمانان واقعی تاریخ فقط در جریان جنگ خلق و ساختمان سوسیالیزم ظهور میکنند زیرا فقط در این دوران است که تاریخ بصورت حقیقی صفحه میخورد و خلق برای ایجاد جهان نوین بهائی را میپردازد که تاریخ هرگز آنرا قبلا ندیده است.

"حزب همبستگی" در حقیقت امر برآمد "سازمان انقلابی افغانستان (ساا)" بشکل به اصطلاح "دموکراتیک" می باشد. "ساا" در حرف خود را مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه میخواند اما آتش شوونیزم ملیتی اش بحدی غل غل میجوشد که یک شهزاده راقهرمان واقعی تاریخ میسازد. "قهرمان واقعی تاریخ" خواندن یک شهزاده در راستای دفاع از سلطنت پدرش، به هیچ صورتی

بامار کسبیم- لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون خوانائی و قرابت ندارد. از اینجاییبیدکه "سا" و "سازمان رهائی سلف آن" چگونه مارکسیست- لنینست- مائوتسه دون اندیشه اند؟

حقیقت اینست که "حزب همبستگی" مانندیک شعبده باز بدطالع در ذوققه بداقبالی گیر کرده که نه میتواند گلبدین رابه حیث قهرمان بلندکنونه ملا عمر و جلال الدین حقانی را. زیرا اینها مدافعین راه و رسم شوونیزم ملی کمپرادورهای ملیت پشتون به شیوه واسلوب خوداند. به این دلیل این "بیچاره" هابه نبش گور فنودالها و خوانین ملیت پشتون میپردازند. اگر این حزب (بخوان سا) صادقانه میخواست از قهرمانان مردم افغانستان نام برد آن وقت میتوانست ده هاقهرمان برهنه پابوی نام و نشان را از بطن و متن مقاومت خرائین این مردم در مقابل تجاوزات استعمار، سوسیال- امپریالیزم و امپریالیست هاپیدا کند. مضاف بر آن قهرمانان گمنام، حفیظ آهنگر پور، مولانا باعث (قره خنجر شمال کشور)، مجیدکلکانی، قاضی ضیا، بشیر بهمن عبدالرحمن محمودی و... غیره و غیره هزاران مرتبه قهرمان تر از وزیر اکبرخان بودند و هستند که بایستی در مقابل احمدشاه مسعود (قهرمان کاغذی) نام گرفته میشدند.

امانام بردن از این قهرمانان در دانهار ادوا نمیکند و بهمین دلیل آنها اینکار را نمیکند. به عبارات دیگر؛ منظور و مقصد آنها نیز نام بردن از قهرمانان اصلی تاریخ اینسرزمین نیست. آنها تقلامیکند ببادزدن به آتش شوونیزم ملیت پشتون صندوق های رای شان را پر کنند. و نام بردن از قهرمانانی که از نظر اتنیکی تاجک، هزاره و سید اندحتی در ذهن شان خطور نمیکند. در حالیکه خوب میدانند حفیظ دره، مولانا باعث، مجیدکلکانی، قاضی ضیا، بشیر بهمن، ملنگ عمار، عبدالرحمن محمودی و... غیره قبل از همه چیز انسانهای میهنپرست بودند تا تاجک، هزاره و سید.

اطلاق "قهرمان واقعی تاریخ" به یک شاهزاده بخاطر برتری دادن اوبه مرتجعی مانند احمد شاه مسعود، که اتفاقا پشتون نیست در مغایرت باتمام معیارهای انصاف انسانی میباشد چه رسد به معیارهای چپ انقلابی.

پایان

23 اسد 1393

تکثیر از مانویست های افغانستان